

واکاوی روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام (با تأکید بر آیه ۱۲۵ سوره نحل)

محمدحسین شیرافکن،* فاطمه صاحبیان**

چکیده

خدای متعال برای دستگیری از انسان و کمک به رشد او، راهی را برای رسیدن به عرش و تقرب خود قرار داد و راهنمایی نیز برای طی این مسیر تعیین کرد. انبیای الهی همان مرشدان طریق حقیقت هستند که مسیر نیل به حضرت حق را نمایان می کنند و راه را از بی راه تمییز می دهند. البته انسان ها روحیات و خلقیات متفاوتی دارند؛ به همین دلیل، روش های گوناگونی برای تربیت و راهنمایی آنان لازم است.

در این نگاه، روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام با تکیه بر آیه ۱۲۵ سوره نحل بررسی و آیات طبق روش های موعظه، برهان و جدال احسن تحلیل شده اند؛ زیرا به بیان آیه یاد شده، انسان ها به سه دسته حق پذیر، حق گریز و حق ستیز تقسیم می شوند که هر دسته روش تبلیغی مناسب خود را می طلبد.

نتایج نشان می دهد مهم ترین روش تبلیغی که حضرت ابراهیم علیه السلام به کار گرفت، روش برهان است.

* دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی، دانشگاه علوم و معارف قرآن قم.

mh.shirafkan12@gmail.com

** دانشجوی دکتری قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد قم.

gmail.com@f.sahebian71



واژگان کلیدی

روش تبلیغی، ابراهیم علیه السلام، قرآن، تبلیغ، روش‌شناسی، سوره نحل.

مقدمه

با توجه به اینکه انسان‌ها دارای روحیات، استعدادها و ظرفیت‌های مختلف هستند و با توجه به روحیه تنوع‌طلبی انسان‌ها و گوناگونی موقعیت‌ها و عوامل تأثیرگذار در امر تربیت، لزوم تنوع روش‌ها و شیوه‌های گوناگون رفتار با افراد، ضروری است. قرآن کریم بارها به این روش مهم تربیتی اشاره کرده و آن را در مقام عمل به کار برده است.

اصطلاح «روش» هم به راه اشاره دارد و هم به قواعد و ابزارهای رسیدن به مقصود. در زبان عربی، روش را «منهج» و روش‌شناسی را «منهجیه» می‌نامند. منظور از روش، فرآیند عقلانی یا غیرعقلانی ذهن برای دستیابی به شناخت یا توصیف واقعیت است. در معنای کلی‌تر، روش هر گونه ابزار مناسب برای رسیدن به مقصود است. روش ممکن است به مجموعه راه‌هایی که انسان را به کشف مجهولات هدایت می‌کند، مجموعه قواعدی که هنگام بررسی و پژوهش به کار می‌رود، و مجموعه ابزار و فنونی که آدمی را از مجهولات به معلومات راهبری می‌کند، اطلاق شود (ر.ک: ساروخانی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۴).

گفتنی است روش‌شناسی غیر از روش است (های، ۱۳۸۵: ۱۰۲). روش، مسیری است که شخص در سلوک علمی خود طی می‌کند و روش‌شناسی، دانش دیگری است که به شناخت آن مسیر می‌پردازد. روش همواره در متن حرکت فکری و کوشش‌های علمی شخص قرار دارد و روش‌شناسی دانشی است که از نظر به آن، شکل می‌گیرد؛ به همین دلیل، روش‌شناسی همواره یک دانش و علم درجه دوم است.

هر پژوهش مکتوب یا تفکر نانوخته‌ای خواه‌ناخواه روشی دارد. اگر فکر را به حرکتی به سوی مبادی و از مبادی به سوی مقصد (سبزواری، بی‌تا: ۹) تعریف کنیم، بی‌شک این حرکت دوبخشی، با روش همراه است.

بنابراین، در درجه اول، هر علم یا اندیشه‌ای روشی دارد و در درجه دوم، هر روشی محدودیت‌ها و کارآمدی‌هایی دارد؛ اما با توجه به قرآن کریم که کامل‌ترین روش‌ها را



بیان می‌کند و متنی منسجم برای رهیافت به بهترین شیوه‌های تربیتی است، می‌توان روش‌های بایسته‌ای را به‌دست آورد. بعضی از این روش‌های تربیتی، روش‌های انبیای الهی در دعوت مردم به توحید و پرهیز از تبعیت از طاغوت است. با مطالعه آیات مربوط به هر پیامبر، می‌توان به روش و نگرش او دست یافت. هر یک از انبیا با توجه به خصوصیت زمانی و مکانی خود، مردم آن زمان را به توحید می‌خواندند. چنان‌که بیان شد، هر حرکتی که از روی هدف معینی باشد، دارای روش است؛ لذا این حرکت انبیای الهی نیز با برنامه بوده و روش خاصی داشته است.

در این نگاشته، به‌دنبال پاسخ این سؤال هستیم که روش تبلیغی حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در دعوت مردم به سوی توحید چگونه بوده است. در واقع، هدف از این نگاشته، دستیابی به روش تبلیغی حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بر پایه آیه ۱۲۵ سوره نحل است. اگرچه درباره روش تبلیغی انبیا پژوهش‌هایی مانند کتاب *اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنان*، اثر مصطفی عباسی مقدم انجام شده است، بر پایه کلیت تبلیغی بیان‌شده در آیه ۱۲۵ سوره نحل، پژوهشی یافته نشد.

روش تحلیل مطلب در این مقاله، روش درون‌دینی است. مراد از روش‌های درون‌دینی، روش‌ها و رویکردهایی است که با مراجعه به متون دینی (وحی: قرآن و سنت) به توصیف، مفهوم‌سازی، توجیه و تبیین می‌پردازند؛ یعنی اصطلاح «درون‌دینی»، تلخیص عبارت «درون‌متون دینی» است.

کلیت شیوه تبلیغی انبیا

با توجه به کریمه ﴿اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (نحل، ۱۲۵) که روش تبلیغی و دعوت مردم به سوی حق پرستی را بیان کرده است، می‌توان مردم را به سه دسته حق‌پذیر، حق‌گریز و حق‌ستیز تقسیم کرد که متناسب با هر دسته سه روش تبلیغی وجود دارد.





الف) موعظهٔ حسنه

موعظهٔ نیکو، یعنی ترغیب و تشویق مردم به ترك زشتی‌ها و انجام‌دادن کارهای پسندیده؛ به طوری که در نظر آن‌ها زشتی‌ها تنفرآور و نیکی‌ها لذت‌بخش جلوه کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۶۰۵). موعظه، یعنی بیانی که نفس شنونده را نرم و قلبش را به دقت درآورد؛ بیانی است که در آن آنچه مایهٔ صلاح حال شنونده است - از مطالب عبرت‌آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگران را در پی دارد - لحاظ شده باشد. مقید کردن «موعظه» به «حسنة» شاید اشاره به آن است که اندرز هنگامی مؤثر می‌افتد که از هرگونه خشونت، برتری جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک احساس لجاجت او و مانند آن، خالی باشد.

ب) برهان و حکمت

برهان این است که انسان مقدمه‌ای را که عین حقیقت است، پایه قرار می‌دهد و از آن نتیجه می‌گیرد (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۷۴). مراد از حکمت، حجتی است که نتیجهٔ آن حق است؛ به طوری که هیچ شك و وهن و ابهامی در آن نماند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲: ۳۷۱). در حقیقت، حکمت از بُعد عقلی وجود انسان استفاده می‌کند و موعظهٔ حسنه از بُعد عاطفی.

ج) جدال أحسن

مجادله، به معنای گفت‌وگویی مبتنی بر دیالکتیک، روشی است که در قرآن به کار گرفته شده است. اینکه انسان بتواند با استفاده از گفته‌های طرف مقابل نتیجهٔ روشنی را ارائه دهد، از جدال أحسن است. پیامبران الهی عليهم السلام بارها از این روش برای تبلیغ بهره جسته‌اند. گفتنی است این آیه بر جدال أحسن تأکید دارد، نه بر جدال؛ به این بیان که جدال این است که انسان مقدمه‌ای را در کلام خودش می‌آورد که آن مقدمه حقیقت نیست، اما طرف مقابل آن را قبول دارد، بعد بر اساس سخن خود طرف، او را محکوم می‌کند؛ با مطلبی که خود گوینده آن را قبول ندارد. او می‌خواهد طرف مقابل را بر اساس عقیدهٔ خود او محکوم کند؛ در حالی که آن عقیده، حقیقت نیست؛ اما جدال أحسن یعنی مبلغ، مقدمه‌ای را که حقیقت است و خصم به آن اقرار دارد، به مقدمهٔ خود ضمیمه کند و علیه او به کار ببرد. فخر رازی تعریف کاملی از جدال أحسن ارائه داده است:

«القسم الأول: أن يكون دليلاً مركباً من مقدمات مسلّمة في المشهور عند الجمهور، أو من مقدمات مسلّمة عند ذلك القائل، وهذا الجدل هو الجدل الواقع على الوجه الأحسن. و القسم الثاني: أن يكون ذلك الدليل مركباً من مقدمات باطلة فاسدة إلا أن قائلها يحاول ترويجها على المستمعين بالسفاهة و الشغب، و الحيل الباطلة، و الطرق الفاسدة، و هذا القسم لا يليق بأهل الفضل إنما اللائق بهم هو القسم الأول» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۰: ۲۸۷).

از نظر فخرالدین رازی، جدل بر دو گونه است: نوع اول، جدلی است که مقدمات آن نزد عامه مردم مشهور و مسلّم است یا از مقدماتی است که فقط نزد گوینده مسلّم به شمار می‌رود. جدلی که از این گونه مقدمات فراهم آمده، جدلی واقع بر وجه احسن است؛ نوع دوم، جدلی است مرکب از مقدمات باطل و فاسد که گوینده با حيله و تردید درصدد القای آن به نفس شنونده باشد و آن را در اصطلاح «مشاغبه» یا «شغب» می‌نامند و شایسته اهل فضل و دانش نیست. یادآوری می‌شود جدال احسن را نمی‌توان دعوت مستقیم دانست؛ زیرا با توجه به سیاق بیان، سبک بیانی آن با دو مورد قبل، فرق می‌کند. فخر رازی به این نکته چنین اشاره می‌کند:

«أما الجدل فليس من باب الدعوة، بل المقصود منه غرض مغاير للدعوة و هو الإلزام و الإفحام. فلهذا السبب لم يقل ادع إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنه و الجدل الأحسن» (همان‌جا).

اما عده‌ای در نهایت روند تبلیغی و به دلیل حق‌ستیزی، از حقیقت روی می‌گردانند و به عبارت دیگر، حق را می‌پوشانند؛ به همین دلیل، در این مرحله به جدال احسن دستور داده شده است. پس، جدال احسن را نیز می‌توان در ردیف تبلیغ، اما در مرحله نهایی قرار داد. علامه طباطبایی نیز بر آن است که طبق این آیه این سه قید، یعنی «حکمت»، «موعظه» و «مجادله»، به طرز سخن گفتن مربوط است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲: ۳۷۱). رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور شد تا مردم را با یکی از این سه روش دعوت کند. هر يك از این روش‌ها برای دعوت، طریقی مخصوص است؛ هر چند جدال به معنای اخص آن، دعوت به شمار نمی‌رود.

نکته مهم این است که از مطالب بیان‌شده چنین برداشت نمی‌شود که هر طریقی مختص به کسانی باشد که با آن طریقی متناسب‌اند؛ زیرا گاهی موعظه و مجادله در خواص هم اثر



می‌گذارد؛ چنان‌که گاهی در معاندان هم مؤثر می‌افتد و گاه می‌شود که مجادله به‌نحو احسن درباره‌ی عوام که اُلفتشان با رسوم و عادات است نیز مؤثر می‌شود. پس، نه در لفظ آیه دلیلی بر اختصاص این طرق به افراد خاص وجود دارد، نه در خارج و واقع امر.

آیات مربوط به ویژگی‌های شخصی حضرت ابراهیم علیه السلام

آیه‌ای که الگو و زیرساخت این نگاه است، درباره‌ی دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام به توحید است و ویژگی‌های شخصی او را دربرنمی‌گیرد. براساس آیات دیگر، می‌توان ویژگی‌های شخصی حضرت ابراهیم علیه السلام را به شش دسته تقسیم کرد:

برخی از آیات در بیان صفات حضرت ابراهیم علیه السلام هستند: صفاتی مانند امام (بقره، ۱۲۴)، خلیل (نساء، ۱۲۵)، بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده (هود، ۷۵)، امت و حنیف (نحل، ۱۲۰ و ۱۲۳)؛ در دو آیه (بقره، ۱۲۴) و (صافات، ۱۰۲) نیز از آزمایش‌های حضرت ابراهیم علیه السلام سخن رفته است؛ آیات (بقره، ۱۲۷ و ۱۲۸) و (حج، ۲۷) درباره‌ی ساختن کعبه و حج حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ سرد شدن آتش (انبیاء، ۶۹) و احیای مردگان (بقره، ۲۶۰) از معجزاتی است که در شأن حضرت ابراهیم علیه السلام بیان شده است؛ موضوع آیات (توبه، ۷۱) و (ابراهیم، ۳۷)، هجرت حضرت است؛ آیاتی چون (بقره، ۱۳۰ و ۱۳۵)، (آل عمران، ۶۷، ۶۸ و ۸۴) و (نساء، ۱۲۵) مربوط به دعوت ابراهیم علیه السلام به توحید است. بیشتر آیاتی که درباره‌ی ویژگی‌های شخصی حضرت ابراهیم علیه السلام است، در دسته ششم قرار می‌گیرد.

آیات مربوط به ویژگی‌های شخصیتی حضرت ابراهیم علیه السلام

براساس آیات قرآن، حضرت ابراهیم چهار گفت‌وگوی مهم در راستای دعوت به حق داشته است: گفت‌وگو با آزر؛ گفت‌وگو با نمrod؛ گفت‌وگو با ستاره‌پرستان؛ گفت‌وگو با بت‌پرستان. با تحلیل و بررسی این آیات، می‌توان روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام را در چهارچوب آیه ۱۲۵ سوره نحل بازایی کرد.



گفت و گو با آزر

در برخی از آیات گفت و گوی حضرت ابراهیم با آزر و قوم اوست؛ اما در دو سوره این گفت و گو فقط با آزر است که به آن اشاره می‌شود. در سوره انعام به قول حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به آزر اشاره شده است که حضرت از باب «موعظه» می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛ «و [یاد کنید] هنگامی را که ابراهیم به آزر گفت: آیا بت‌هایی را به‌عنوان معبود خود انتخاب می‌کنی؟ قطعاً من تو را و قومت را در گمراهی آشکار می‌بینم» (انعام، ۷۴).

چنان‌که مشاهده می‌شود، در این آیه استدلال وجود ندارد و ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ فقط از روی خیرخواهی، آزر و قومش را موعظه و بت‌پرستی را ضلالت معرفی کرده است.

در سوره مریم، حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ در گفت و گو با آزر از چهار گفتار استفاده کرده است؛ نخست به آزر چنین می‌گوید: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾؛ «آن‌گاه که به پدر [خوانده] اش گفت: پدرم، چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌تواند هیچ آسیب و گزند را از تو برطرف کند، می‌پرستی؟» (مریم، ۴۳).

درواقع این گفتار، انکار توییخی ابراهیم به بت‌پرستی آزر است که از روش «حکمت» استمداد جسته است. در این گفتار درضمن اعتراض، به دلیل آن هم اشاره شده و درضمن بیان مدّعی، حجت آن هم آورده شده است. حاصل آن حجت این است که پرستش بت‌ها از به دو دلیل باطل است:

یکی اینکه پرستش به معنای اظهار خضوع و ذلّت عبد در برابر معبود است و پرستش صورت نمی‌گیرد، مگر آنکه معبود از حال عبد آگاه باشد. بت‌ها جماداتی هستند صورت‌گری شده و فاقد تصور؛ نه می‌بینند و نه می‌شنوند ﴿مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ﴾. پس، عبادت آن‌ها لغو و باطل و بی‌ثمر است.

دلیل دوم اینکه عبادت و دعا و دست‌نیاز برآوردن برای آن است که فایده‌ای به عابد و دعاکننده برسد یا ضرری از او دفع گردد و این لامحاله بر قدرت معبود منوط است. بت‌ها قدرتی برای جلب نفع و دفع ضرر ندارند ﴿وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾؛ پس، به‌هیچ‌وجه دردی از او دوا نمی‌کنند و عبادت آن‌ها لغو و باطل و بیهوده است.



حضرت ابراهیم در ادامه می‌فرماید:

﴿يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾؛ «پدرم، همانا برای من [از طریق وحی] دانشی آمده که تو را نیامده است؛ بنابراین، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست راهنمایی کنم» (مریم، ۴۳).

حضرت در این گفتار نیز از روش «حکمت» بهره گرفته و دلیل لزوم پیروی از خود را چنین بیان کرده است: اگر من تو را به راه حق دعوت می‌کنم، بدین دلیل است که من به این مسئله علمی دارم که تو نداری؛ پس، تو باید از من پیروی کنی تا تو را به راه راست هدایت کنم.

این پیامبر در ادامه نیز از باب «حکمت و برهان» وارد شده و گفته است:

﴿يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَانِ عَصِيًّا﴾؛ «پدرم، شیطان را میپرست؛ زیرا شیطان همواره در برابر خدا نافرمان است» (مریم، ۴۴).

در این آیه، حضرت ابراهیم علیه السلام، آزر را از عبادت شیطان منع کرده و دلیل منع را توضیح داده است. حضرت هشدار می‌دهد که شیطان را در آنچه به تو دستور می‌دهد، از جمله عبادت بت‌ها، اطاعت مکن؛ چون شیطان از کسی نافرمانی کرده که او خود یگانه مصدر همه رحمت‌ها و نعمت‌هاست. کسی که مصدر همه نعمت‌ها را نافرمانی می‌کند، جز به نافرمانی خدا و محرومیت از رحمت او فرمان نمی‌دهد. اگرچه این بیان شبیه موعظه است، چون دلیل لزوم تبعیت نکردن از شیطان را بیان می‌کند، به برهان و حکمت نزدیک‌تر است. سپس، ابراهیم علیه السلام در مقام «موعظه» برآمده و چنین گفته است:

﴿يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَانِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا﴾؛ «پدرم، به یقین می‌ترسم که عذابی از سوی [خدای] رحمان به تو برسد و در نتیجه، همنشین شیطان شوی» (مریم، ۴۵).

حضرت ابراهیم علیه السلام در این آیه از روی ترحم و دلسوزی می‌گوید اگر من تو را از اطاعت شیطان نهی می‌کنم، برای این است که می‌ترسم عذاب خذلان خدا تو را بگیرد و رحمتش از تو قطع شود و سرپرستی جز شیطان برایت باقی نماند؛ آن وقت تو ولی شیطان شوی و شیطان مولای تو گردد.



نکته مهم در این باره، سخن علامه طباطبایی است:

«وجه تبدیل اسم «الله» به وصف «رحمان»، در دو جای آیه این است که وصف رحمت نیز در هر دو حکم دخالت دارد، زیرا اگر خدا مصدر همه رحمت‌ها و نعمت‌هاست باید باعث آن شود که دیگر کسی اصرار بر نافرمانی او نکند. پس، صحیح است که از نافرمانی او نهی شود و نیز مصدریت او برای هر رحمت باعث می‌شود که آدمی از عذاب او که ملازم با امساک او از رحمت خویش است بترسد و از اینکه مشمول نعمت و شقوت گردد، بیمناک باشد» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۵۹).

از مجموع آیات بیان شده درباره گفت‌وگو با آزر می‌توان چنین برداشت کرد که چون حضرت ابراهیم علیه السلام از روش موعظه استفاده کرده، آزر در مقام حق‌پذیر قرار داشته است و بدان دلیل که با قوم خود هم‌منشین بوده، از آنان تأثیر پذیرفته و احیاناً به مرحله حق‌گریزی هم وارد می‌شده که حضرت ابراهیم علیه السلام از روش حکمت و برهان برای او استفاده می‌کرده است. آنچه عیان است، آزر در مرحله حق‌ستیز قرار نگرفته است.

گفت‌وگو با نمرود

از دیگر گفت‌وگوهای حضرت ابراهیم علیه السلام برای دعوت به حق، گفت‌وگو با نمرود (پادشاه زمان او) است. در این گفت‌وگو می‌توان «برهان» حضرت ابراهیم علیه السلام بر نمرود را مشاهده کرد؛ چنان که قرآن کریم اشاره می‌کند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ ءَاتَتْهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾؛ «آیا ننگریستی به کسی که چون خدا او را پادشاهی داده بود با ابراهیم درباره پروردگارش به مجادله و ستیز و گفت‌وگوی بی‌منطق پرداخت؟ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگرم کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند، [او] گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: مسلماً خدا خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد، تو آن را از مغرب برآور! پس آنکه کافر شده بود، متحیر و مبهوت شد و خدا گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند» (بقره، ۲۵۸).





ظاهر کلام، اثبات خدا و نفی ادعای الوهیت نمرود است؛ اما در واقع، حرکت به سوی پادشاه زمان خود و دعوت او به خداپرستی است تا نمرود دست از ادعای خود بردارد. فخر رازی در تفسیر خود می نویسد:

«أن المقصود من هذه الآية بيان كمال حال إبراهيم عليه السلام في إظهار الدعوة إلى الدين الحق، و متى كان الكافر سلطاناً مهيباً» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۷: ۲۱).

فخر رازی نیز مضمون این آیه را دعوت به حق بیان کرده است. کلمه «مواجه»، مصدر فعل ماضی «حاج»، به معنای ارائه حجت و دلیل در مقابل حجت خصم (طرف مقابل) و اثبات مدعای خود یا ابطال حجت خصم است.

طبرسی در مجمع البیان می نگارد: «و إنما أطلق لفظ المحاجة و إن كانت مجادلة بالباطل و لم تكن له فيه حجة لأن في زعمه أن له فيه حجة» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۵). آلوسی نیز این تعبیر را نقل کرده است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۱۶)، اما بدان دلیل که در جدال أحسن از مقبولات صحیح خصم به منزله مقدمه اول و به ضمیمه مقدمه خود علیه خصم استفاده می شود، در این آیه، جدال وجود نداشته، بلکه حضرت از روش برهان بهره گرفته است.

نمرود برای خدای سبحان، الوهیت قائل بوده است؛ زیرا وقتی ابراهیم عليه السلام به او گفت: «خدا آفتاب را از مشرق می آورد، تو آن را از مغرب بیاور»، نمرود می توانست حرف ابراهیم را نپذیرد و بگوید: آفتاب را من از مشرق می آورم، نه آن خدایی که تو به آن معتقدی یا بگوید: اصلاً این کار، کار خدای تو نیست، بلکه کار خدایان دیگری است؛ چون نمرود به خدایان دیگری غیر از خدای سبحان نیز قائل بود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۳۵۰). با وجود این، نمرود خود را هم «اله» می دانست، بلکه خود را از بالاترین «خدایان» می پنداشت و به همین دلیل در پاسخ ابراهیم عليه السلام و احتجاجش، بر ربوبیت خود احتجاج کرد و درباره خدایان دیگر چیزی نگفت. معلوم می شود نمرود خود را بالاتر از همه خدایان می دانست. بنابراین، محاجه میان نمرود و ابراهیم عليه السلام این بود که ابراهیم عليه السلام فرمود: فقط رب من الله است و نمرود در پاسخ گفت: من نیز معبود تو هستم.

وقتی حضرت ابراهیم عليه السلام احیا و اماته را به رب خود نسبت داد، نمرود در معنای احیا و اماته تصرف کرد و گفت: من زنده می کنم و می میرانم. او با این سخن، امر را بر حاضران

مشتبه کرد و آن‌ها هم تصدیقش کردند. ابراهیم علیه السلام نتوانست به آن‌ها بفهماند که این مغالطه است و منظور او از احیا و اماته این معنای مجازی نبوده که نمرود اراده کرده است و حجت نمرود نمی‌تواند با حجت وی معارض باشد و اگر می‌توانست وجه این مغالطه را بیان کند، قطعاً بیان می‌کرد.

نمرود و حاضران قبول داشتند که خورشید و طلوع و غروب آن مستند به خدایی است که در نظر آنان رب الارباب است و معلوم است که هر فاعل مختار و باراده وقتی عملی را با اراده خود اختیار می‌کند، خلاف آن را هم می‌تواند انجام دهد؛ از این رو، وقتی ابراهیم علیه السلام بر آوردن خورشید از مغرب را پیشنهاد کرد، نمرود مبهوت شد و دیگر نتوانست پاسخی بدهد. نمرود نمی‌توانست بگوید: مسئله طلوع و غروب خورشید امری است مستمر و یکنواخت، واقعه‌ای است تصادفی و در اختیار کسی نیست تا تغییرش هم به دست کسی باشد. همچنین، نمی‌توانست بگوید: این عمل مستند به خود خورشید است، نه به خدای تعالی، چون خودش خلاف این را قبول داشت و باز نمی‌توانست بگوید: این خود من هستم که خورشید را از مشرق می‌آورم و به مغرب می‌برم؛ چون اگر این ادعا را می‌کرد، فوراً از او می‌خواستند که برای يك بار هم که شده، خورشید را از مغرب بر آورد.

از این حجت آوردن‌ها معلوم می‌شود که نمرود در این مرحله در رتبه حق‌گریزی قرار دارد، نه حق‌ستیزی و شاید دلیل آن این نکته باشد که برخی از مفسران، با استناد به روایتی از امام صادق علیه السلام، این محاجه را بعد از دیدن سرد شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام می‌دانند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۱۶؛ مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۹۰). بنابراین، نمرود از مرحله حق‌ستیزی به مرحله حق‌گریزی رسیده بود و از این رو در مقابل احتجاجات حضرت ابراهیم علیه السلام مراعات می‌کرد.

گفت‌وگو با بت‌پرستان

۱. حضرت ابراهیم علیه السلام در گفت‌وگو با بت‌پرستان، در ابتدا، با مقدمه‌چینی از فلسفه عبادت آنان می‌پرسد و با تحقیر و از باب «موعظه» و انکار عمل قبیح می‌گوید: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾؛ «[یاد کن] زمانی را که به پدرش و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم پرستش آن‌ها شده‌اید، چیست؟» (انبیاء، ۵۲).





درحقیقت، بت پرستان هیچ جوابی در برابر این منطقی گویا نداشتند، جز اینکه مطلب را از خود رد کنند و به نیاکانشان ارتباط دهند: «گفتند: ما پدران و نیاکان خویش را دیدیم که این‌ها را پرستش می‌کنند و ما به سنت نیاکانمان وفاداریم» (انبیاء، ۵۳). حضرت در جواب گفت: «تحقیقاً شما و پدرانتان در گمراهی و ضلالت آشکاری بوده و هستید» (انبیاء، ۵۴)؛ چون دلیلی بر ادعای خودتان که بت‌ها سزاوار پرستش و ستایش‌اند نداشته و ندارید. فخر رازی در این باره می‌نویسد: «فَبَيِّنْ أَنْ الْبَاطِلَ لَا يَصِيرُ حَقًّا بِسَبَبِ كَثْرَةِ الْمُتَمَسِّكِينَ بِهِ» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲: ۱۵۲)؛ یعنی: «باطل به سبب زیاد بودن پیروان آن به حق تبدیل نمی‌شود.»

بت پرستان چون گمان نمی‌کردند کسی رویه آن‌ها را تکذیب کند و به آن‌ها نسبت گمراهی بدهد، تصور کردند حضرت ابراهیم با آن‌ها شوخی و ملامت می‌کند؛ لذا پرسیدند «آیا به راستی و از روی جدّ این سخنان را می‌گویی یا مقصودت شوخی و ملامت است» (انبیاء، ۵۵). در اینجا حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از زمینه‌سازی، دعوت خود را آغاز کرد و با روش «برهان و حکمت» آنان را به خدای حقیقی فراخواند: «قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»؛ «گفت: [شوخی نمی‌کنم]، بلکه پروردگارتان همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است؛ همان که آن‌ها را آفرید و من بر این [حقیقت] از گواهی دهندگانم» (انبیاء، ۵۶).

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ با این گفتار قاطع نشان داد کسی شایسته پرستش است که آفریدگار همه موجودات است؛ اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند، ارزش پرستش ندارند؛ یعنی چنین برهان می‌آورد که پروردگار شما باید خالق شما باشد، نه آن کس که مخلوق شماست. حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ برای اثبات این مدعا که بت‌ها مخلوقی بیش نیستند و از خود اراده‌ای ندارند، دست به شکستن بت‌ها زد؛ زیرا نخستین وظیفه انبیا دعوت مردم به توحید و تبیین حقیقت توحید است. نسبت دادن عمل کسر اصنام به صنم بزرگ، مطابق با این اعتقاد بت پرستان بود که بت‌ها را در امور جهان مؤثر می‌دانستند؛ مخصوصاً بت بزرگ را که معتقد بودند حاکم بت‌های دیگر است. حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ در این مقام از راه جدل وارد شد و از مقبولات آنان استفاده کرد و همان مقبولات را علیه آنان به کار بست: «قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ؟»؛ «گفتند: ای ابراهیم، آیا تو با معبودان ما چنین کرده‌ای؟»

(انبیاء، ۶۲). در پاسخ چنین «برهان» آورد: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾؛ «گفت: بلکه بزرگشان این کار را انجام داده است. پس اگر سخن می‌گویند، از خودشان پرسید» (انبیاء، ۶۳).

ابراهیم علیه السلام به داعی الزام خصم و ابطال الوهیت اصنام، گفت: بزرگ ایشان این کار را کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۳۰۱)؛ یعنی اگر شما به قدرت و ربوبیت بت‌ها باور دارید، بدانید که بتی که سالم است چنین عملی را انجام داده است. در ادامه نیز می‌فرماید: «شما که قائل به ربوبیت آنان هستید، از خودشان پرسید تا پاسخ شما را بدهند». ابراهیم علیه السلام به یقین این عمل را به بت بزرگ نسبت داد؛ اما همه قرائن شهادت می‌داد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه می‌خواهد عقاید بت‌پرستان را که خرافی و بی‌اساس است به رخ آن‌ها بکشد (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۴۳۹).

سخنان و جدال احسن حضرت ابراهیم علیه السلام، فطرت توحیدی آن‌ها را از پشت پرده‌های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت؛ چرا که خدوند می‌فرماید: ﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ «پس آنان به خود آمدند و گفتند: شما خودتان ستمکارید» (انبیاء، ۶۴). تا اینجا حضرت ابراهیم موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف از تبلیغ خود را که بیدار کردن وجدان‌های خفته بود، با ایجاد طوفان روانی اجرا کند. وقتی بت‌پرستان گفتند: ﴿لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾؛ «تو که می‌دانی این‌ها حرف نمی‌زنند» (انبیاء، ۶۵)، حضرت از کلام آن‌ها برای دعوت خود استفاده کرد و با لازمه گفتار آنان علیه خودشان احتجاج کرد و گفت: «پس این اصنام بی‌زبان، اله و مستحق عبادت نیستند»؛ یعنی باز در مقام «برهان» فرمود: ﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾؛ «گفت: آیا به جای خدا چیزهایی را می‌پرستید که هیچ سود و زبانی به شما نمی‌رسانند؟» (انبیاء، ۶۶).

در نتیجه، لازمه بی‌زبان بودن اصنام این است که هیچ علم و قدرتی نداشته باشند و لازمه آن هم این است که هیچ نفع و ضرری نداشته باشند و لازمه این بیم این است که عبادت و پرستش آن‌ها لغو باشد؛ چون عبادت یا به امید خیر است یا از ترس شر و در اصنام، نه امید خیری هست، نه ترسی از شر. پس، اله نیستند.





۲. حضرت ابراهیم، در سوره شعرا، در مقام دعوت قوم به توحید می‌پرسد: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ﴾؛ «هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه چیز را می‌پرستید؟» (شعرا، ۷۰). حضرت ابراهیم از بت پرستی آنان اطلاع داشت. پس، این سؤال، استفهام حقیقی نیست و برای توییح است؛ لذا می‌توان آن را «موعظه» و انکار عمل قبیح دانست. بت پرستان در پاسخ گفتند: ﴿قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ﴾ (شعرا، ۷۱). آن‌گاه حضرت در مقام «برهان» گفت:

﴿قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ، أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ﴾؛ «گفت: آیا هنگامی که آن‌ها را می‌خوانید، سخن شما را می‌شنوند یا به شما سود و زبانی می‌رسانند؟» (شعرا، ۷۲ و ۷۳). حداقل چیزی که برای معبود لازم است، این است که ندای بنده خویش را بشنود و در گرفتاری‌ها به یاری‌اش بشتابد یا دست کم بنده از مخالفت با فرمان او و اهمه‌ای داشته باشد؛ اما درباره این بت‌ها چیزی که نشان دهد آن‌ها کمترین درک و شعوری دارند یا در سرنوشت انسان‌ها کمترین تأثیری می‌گذارند، به چشم نمی‌خورد. آنان سخنانی مانند آنچه در سوره انبیاء بیان شد، گفتند و عمل خویش را به آباء خود نسبت دادند: ﴿قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ (شعرا، ۷۴). حضرت ابراهیم علیه السلام برای معرفی خدای خود و دعوت بت پرستان به «برهان» روی می‌آورد که ﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴾ (شعرا، ۷۸)؛ آن خدایی برحق است که اولاً، مرا آفریده است و ثانیاً، مرا به راه راست توحید هدایت می‌کند؛ اما آن بت‌هایی که شما می‌پرستید، نه تنها چیزی نیافریده‌اند، بلکه خودشان نیز از دو نظر، مخلوق و مصنوع هستند: یکی اینکه مواد اولیه آن‌ها را خدای من آفریده است و دیگر اینکه از ساختگان شما هستند.

براساس آیه، ابراهیم علیه السلام در آغاز ذکر نعمت، مسئله خلقت را بیان کرد؛ چون مطلوب، بیان استناد تدبیر امر اوست به خود او. این از باب حکم کردن به تعبیری است که دلیلش نیز همراهش باشد. برهان اینکه تدبیر عالم به خود خدای تعالی قائم است، همین است که خلقت عالم و ایجاد آن فقط به او قائم است؛ به دلیل اینکه معلوم است که خلقت از تدبیر منفک نمی‌شود و معقول نیست که در این موجودات جسمانی که هستی آن‌ها به تدریج تکمیل می‌شود، خلقت قائم به کسی و تدبیر قائم به کسی دیگر باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵: ۲۸۳).

حضرت در ادامه، خدا را چنین وصف کرده است: ﴿وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَ يُشْقِينِ﴾ (شعرا، ۷۹) خدایی برحق است که به هنگام گرسنگی من مرا طعام می دهد؛ اما بت های شما نه تنها نمی توانند به شما طعام بدهند، بلکه اگر شما به آنها طعام بدهید نمی توانند آن را بخورند. خدایی برحق است که ﴿وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾؛ «هرگاه بیمار شوم، فقط اوست که مرا شفا می دهد» (شعرا، ۸۰). خدایی برحق است که ﴿وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ﴾ (شعرا، ۸۱)؛ مرا بعد از پایان عمرم می میراند؛ ولی بت های شما همانند مرده هستند و حتی این قدرت را ندارند که يك پشه را از خود برانند. خدای من آن است که پس از مردن، مرا در روز رستاخیز زنده می کند و پاداش گفتار و رفتار نيك مرا به من عطا می کند؛ اما بت های شما حتی نمی توانند خودشان را زنده کنند، چه رسد شما را. ﴿وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴾ (شعرا، ۸۲)؛ من به لطف او امیدوارم که خطا و گناه مرا در روز قیامت ببامرزد. او این قدرت و رحمت را دارد که خطاهای مرا ببامرزد، اما بت های شما، خود خطای محض و غلط هستند و چیزی که خود، خطا و غلط باشد، نمی تواند خطای دیگری را ببخشد.

۳. در آیه ۲۵ سوره عنكبوت آمده است: ﴿وَ قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَ مَا أَوَّكِكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِّن نَّاصِرِينَ﴾؛ «و [ابراهیم] گفت: جز این نیست که به جای خدا بت هایی را گرفته اید [که دلیل آن] دوستی میان خودتان در زندگی دنیا است. سپس روز قیامت برخی از شما برخی دیگر را انکار می کنند و بعضی از شما بعضی دیگر را لعنت می نمایند. و جایگاه شما آتش است و برای شما هیچ یآوری نخواهد بود» (عنكبوت، ۲۵).

حضرت ابراهیم عليه السلام در این آیه از روش «برهان» استمداد جسته است: هدف شما از اینکه خدای بی همتا را رها کرده و بت ها را در این زندگی دنیوی به منزله معبود گرفته اید، این است که این عمل در میان شما وسیله دوستی و مودت باشد؛^۱ اما چندان طول نمی کشد که شما گرفتار چهار نوع عذاب و بدبختی خواهید شد: نخست اینکه در روز رستاخیز به یکدیگر کافر و از هم بیزار خواهید شد؛ دوم اینکه یکدیگر را در روز قیامت لعنت

۱. طایفه ای از بت پرستان هنگام پرستش بت ها در اطراف بت خود جمع می شدند و با هم ملاقات و به یکدیگر اظهار علاقه و دوستی می کردند.





می کنید؛ سوم اینکه منزل و مأوای شما آتش جهنم خواهد بود؛ چهارم اینکه در آن روز، هیچ یار و یابوری نخواهید داشت. پس، از بت پرستی دست بردارید.

۴. در سوره مبارکه صفات گفت و گوی حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام با قوم خویش است: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ﴾؛ [یاد کن] هنگامی را که به پدر و قومش گفت: چیست آنچه می پرستید؟ (صفات، ۸۵). در اینجا نیز استفهام توییخی و برای «موعظه» است. سپس، باز در مقام «موعظه» می فرماید: ﴿أَفَكُلَّاءِ إِلَهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ﴾؛ «آیا به جای خدا معبودان دروغین را می خواهید؟» (صفات، ۸۶).

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام مقام موعظه را حفظ می کند و می گوید: شما درباره خدایی که پرورش دهنده جهانیان است چه گمانی دارید؟ مگر ذات مقدسش چه عیبی دارد که شما از ذات پاکش اعراض کرده و به مشتی سنگ و چوب و فلز که همه مخلوق یک خدایند رو کرده اید؟ ﴿فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (صفات، ۸۷).

این مواعظ ادامه دارد تا اینکه می رسد به «برهان آوردن» حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام: ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾؛ [به آنان] گفت: آیا آنچه را [با دست خود] می تراشید، می پرستید؟ درحالی که خدا شما و آنچه را می سازید، آفریده است» (صفات، ۹۵ و ۹۶).

وقتی دلیل شکستن بت ها را از حضرت ابراهیم خواستند، او از این موقعیت به خوبی بهره برد و ایشان را بدین پاسخ محکوم و مجاب کرد: آیا درست است شما چیزی را پرستید که خودتان آن را تراشیده اید؟ یعنی شما چگونه بت هایی را می پرستید که ساخته خودتان است و خدای بی همتا را نمی پرستید؛ درحالی که ذات پاک او، شما و آنچه را که می تراشید و می پرستید، آفریده است.

گفت و گو با ستاره پرستان

جدال را می توان به دو گونه لفظی و عملی دسته بندی کرد. به نمونه هایی از جدال احسن لفظی حضرت اشاره شد؛ اما «جدال احسن عملی» حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را در سوره انعام می توان مشاهده کرد:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْإِنْسَانَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾؛ «پس چون [تاریکی] شب او را پوشانید، ستاره‌ای دید [برای محکوم کردن ستاره پرستان با تظاهر به ستاره پرستی] گفت: این پروردگار من است. هنگامی که ستاره غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم. هنگامی که ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است. چون ماه غروب کرد، گفت: یقیناً اگر پروردگارم مرا هدایت نکند، بی‌شک از گروه گمراهان خواهم بود. وقتی خورشید را در حال طلوع دید [برای محکوم کردن خورشید پرستان با تظاهر به خورشید پرستی] گفت: این پروردگار من است، این بزرگ‌تر است و هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من، بی‌تردید من [با همه وجود] از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید، بیزارم» (انعام، ۷۶ تا ۷۸).

درباره تفسیر این آیات اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از این نظرات عبارتند از:

۱. ابراهیم علیه السلام هنگامی چنین گفت که عقلش کامل شده بود. درحقیقت، اکنون آغاز تفکر ابراهیم علیه السلام است. او در میان مردمی بزرگ شد که ستارگان را می‌پرستیدند؛ اما او خود درباره راه و رسم آن‌ها مطالعه کرد تا صحت و سقم آن را دریابد و راه راست را به کمک عقل و اندیشه انتخاب کند. از این رو، وقتی چشمش به ستاره‌ای درخشان و زیبا خیره شد، نیروی فکرش به کار افتاد و گفت: این است خدای من، چه خدای زیبا و دلربایی! اما چه زود ستاره، اشتباه ابراهیم علیه السلام را برایش ثابت کرد. ستاره غروب کرد و با غروب خود ابراهیم علیه السلام را به جست‌وجوی خدایی کامل‌تر و بهتر واداشت. حضرت ابراهیم علیه السلام فهمید خدا نباید غروب کند؛ زیرا چیزی که غروب کند، حادث و مخلوق است. ماه و خورشید نیز با غروب خود راه را برای پی‌جویی حقیقت به روی ابراهیم علیه السلام گشودند و زمینه را برای خداشناسی او فراهم کردند؛ از این رو، به سوی قوم رو کرد و گفت: ای قوم، من از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید، بیزارم. من به سوی آن خدایی روی آورده‌ام که آفریدگار آسمان‌ها و زمین است.... حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی این سخن را بر زبان آورد که در سیر فکری و تکامل عقلی خود به ابتدال خدایان ساختگی قوم آگاهی یافته بود و خداوند



یکتا را شناخته بود و می‌دانست خداوند برتر از آن است که به صفات موجودات مخلوق، اتصاف پیدا کند.

این تفسیر از ابوعلی جبائی و ابوالقاسم بلخی و... است. طبق این سخن، به هر کس بیشتر از يك ساعت و کمتر از يك ماه مهلت داده می‌شود تا فکر کند و خدای لایزال را بشناسد. در این مدت، ممکن است به هیچ خدایی معتقد نباشد. ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نیز از این مهلت استفاده کرد (ر. ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۵۰۱).

۲. ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام این سخنان را پیش از بلوغ بر زبان آورد. هنگامی که هنوز بالغ نشده بود و عقل او در آستانه کمال قرار داشت، از مشاهدات خود برای کشف حقیقت استفاده کرد و به تدریج، باطل بودن خدایی ستاره و ماه و خورشید را اثبات کرد و به خدایی حضرت احدیت پی برد. با غروب خورشید، ابراهیم نیرو گرفت و جرأت پیدا کرد. قوم را مخاطب قرار داد و گفت: من از خدایان شما بیزارم. چگونه ممکن است اینان را شریک خدایی پنداشت که آفریدگار من و شماست؟ بدین ترتیب، عقل و فکر ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به اوج کمال رسید (ر. ک: همان جا).

۳. ابراهیم نمی‌خواست واقعاً به خدایی ستاره و ماه و خورشید اقرار کند. او خداوند یکتا را شناخته بود. مقصودش این بود که از این راه برای قوم استدلال کند و خطای آنان را با این منطق رسا برای آن‌ها به اثبات برساند و به آن‌ها بفهماند که خدا نباید غروب کند. بنابراین، جمله «هَذَا رَبِّي» به این معناست که: این است خدای من به مذهب و به عقیده شما (ر. ک: همان جا).

۴. ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می‌خواهد با این سخنان به قوم خود ثابت کند که به اشتباه رفته‌اند و موجوداتی که در معرض حوادث و افول هستند، قابل پرستش نیستند؛ زیرا بعضی از آن‌ها ماه و خورشید و ستارگان را می‌پرستیدند و بعضی هم آتش پرست یا بت پرست بودند. ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به دلیل غروب کردن این اجرام حکم می‌کند که آن‌ها حادث‌اند؛ زیرا با غروب آن‌ها انسان یقین می‌کند که همواره در حرکت هستند و هرچه حرکت کند یا ساکن شود، محتاج آفریدگار است؛ آفریدگاری که دارای قدرت کامل و علم و حیات و وجود است (ر. ک: همان جا).





نظرات گوناگون درباره این آیات را می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام شخصاً می خواست درباره خدانشناسی بیندیشد و معبودی را که با فطرت پاک خویش در اعماق جاننش حضور داشت، پیدا کند. او خدا را با نور فطرت و دلیل اجمالی عقل شناخته بود و تمام تعبیراتش نشان می دهد که درباره وجود او هیچ گونه تردیدی نداشت؛ اما در جستجوی مصداق حقیقی او بود، بلکه مصداق حقیقی او را نیز می دانست؛ اما می خواست با استدلالات روشن تر عقلی به مرحله «حق الیقین» برسد و این قضیه قبل از دوران نبوت و احتمالاً در آغاز بلوغ یا قبل از بلوغ حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بود. نظر علامه طباطبایی به این قول نزدیک است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۱۸۰).

۲. ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام این سخن را هنگام گفت و گو با ستاره پرستان و خورشید پرستان بیان کرد و احتمالاً بعد از مبارزات سرسختانه او در بابل با بت پرستان و خروج او از آن سرزمین به سوی شام با این اقوام مواجه شد. حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام که لجاجت اقوام نادان را در بابل آزموده بود با این سخنان کوشید نظر عبادت کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به سوی خود جلب کند.

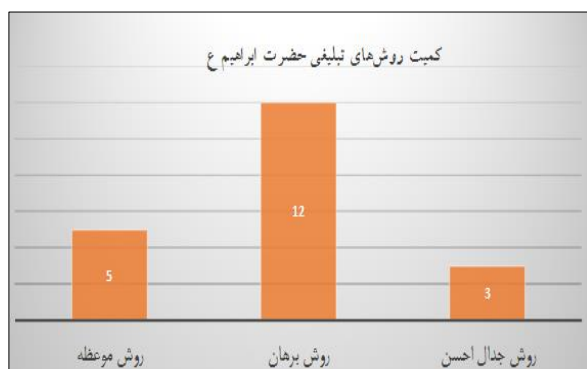
احتمال دوم قوی تر و با مقام حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام سازگارتر است. براساس احتمال دوم، حضرت از باب جدال احسن از مقبولات آنان استفاده کرده و با آنان همراه شده است. او ستاره و ماه و خورشید را مانند ستاره پرستان، خدای خود خوانده، اما بعد فرموده است: پروردگار و مربی موجودات باید همیشه ارتباط نزدیکی با مخلوقات خود داشته باشد و لحظه ای از آن ها جدا نگردد؛ بنابراین، چگونه موجودی که غروب می کند و ساعت ها نور و برکت خود را برمی چند و از بسیاری از موجودات به کلی بیگانه می شود، می تواند پروردگار و رب آن ها باشد؟ موجودی که دارای حرکت است، حتماً موجودی حادث است و موجود حادث به خالق نیاز دارد و خود خالق نیست.

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در ادامه، «برهانی» را مطرح می کند که نتیجه جدال پیشین است: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ «من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم» (انعام، ۷۹).

نتیجه گیری

یکی از نتایجی که با بررسی آیات مربوط به تبلیغ حضرت ابراهیم علیه السلام به دست آمد، مخاطب شناسی ایشان است. آن حضرت در تمام مناظره هایش دقیقاً توجه داشت که با چه کسی گفت و گو می کند. این مطلب به خوبی از نوع گفتار آن حضرت معلوم می شود؛ به عبارت دیگر، یکی از ضروریات روش تبلیغی آن است که مبلغ متناسب با فهم مخاطب سخن بگوید و روش تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام همین بود. حضرت افزون بر آنکه در سخن گفتن قاطع و خدشه ناپذیر بود، در گفت و گو، جانب منطق و عقل و عاطفه را به دور از هر گونه تعصبات جاهلانۀ قومی رعایت می کرد.

کیفیت گفت و گوی ابراهیم علیه السلام با آزر که طبق روایات، مردی بت پرست و بت تراش بود و عامل فساد در محیط شمرده می شد، نشان می دهد برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توشل به خشونت باید از روش منطق استفاده کرد؛ منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و البته همراه با قاطعیت. شمار زیادی با این روش تسلیم حق خواهند شد. حضرت ابراهیم علیه السلام در بیشتر موارد برای بیدارسازی فطرت های خفته، از روش برهان و حکمت استفاده کرده است؛ بنابراین، می توان نتیجه گرفت بیشتر مخاطبان او حق گریز بودند. نکته مهم این است که با بررسی روش تبلیغی انبیا و مقایسه آنها می توان به کیفیت روش انبیا و فضای تبلیغی زمان هریک از آنان پی برد. کمیت روش های تبلیغی حضرت ابراهیم علیه السلام را می توان در نمودار زیر نشان داد:



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق)؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳. ساروخانی، باقر (۱۳۷۵)؛ روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴. سبزواری، ملاهادی (بی تا)؛ منطق منظومه؛ قم: مصطفوی.
۵. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق)؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷)؛ تفسیر جوامع الجامع؛ تهران: دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
۷. طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد (۱۳۷۵)؛ اساس الاقتباس؛ تصحیح سید عبدالله انوار؛ تهران: مرکز.
۸. عباسی مقدم، مصطفی (۱۳۸۷)؛ اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنان؛ قم: تبیان.
۹. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)؛ مفاتیح الغیب؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۰. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)؛ بحارالانوار؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۴)؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۲. های، کالین (۱۳۸۵)؛ درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی؛ ترجمه احمد گل محمدی؛ تهران: نی.

